بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 91**

جلسه۲۶/ ۱۲ /۸۸ تنبیهات حمل مطلق بر مقید

**شمول و عدم شمول اطلاق نسبت به موارد نیازمند به مؤنه زایده**

**تنبیه دوم: آیا اطلاق مواردی را که نیازمند موونه زائده است، شامل می شود یا خیر؟**

قاعده ای در کلام مرحوم نایینی وارد شده است که از جمله در اجود التقریرات جلد 2 صفحه 417 و فوائد الاصول جلد 3 ص 223 به آن اشاره رفته است. مرحوم آقای خویی این قاعده را این گونه بیان می کنند: انما یشمل الاطلاق الموارد التی لایتوقف شموله لها علی موونه زائدۀ[[1]](#footnote-1). ایشان می فرمایند اگر شمول اطلاق نسبت به فردی نیازمند به موونه زائده باشد، ما حکم به شمول اطلاق نسبت به آن فرد و اثبات موونه زائده نمی کنیم، بلکه نفس نیاز به موونه زائده سبب می شود که آن فرد را مشمول اطلاق ندانیم.

آری اگر حکم فقط همان مورد را شامل باشد، مثلا بدون التزام به حکم دیگر جعل حکم در آن مورد لغو می باشد، ما ملتزم به حکم دیگر می شویم. ولی در جایی که اطلاق حکم نسبت به یک مورد بدون جعل دیگر لغو باشد، ما می گوییم حکم آن مورد را نگرفته است.

ایشان در ادامه به بحث اعتبار اصول مثبته اشاره می کنند. در این بحث تقریبی وجود دارد که اعتبار اصول مثبته را نتیجه می دهد و آن این است که گاه مستصحب ما فقط اثر شرعی باواسطه دارد و اثر شرعی مستقیم ندارد. اطلاق ادله استصحاب این مورد را هم می گیرد و چون شمول دلیل نسبت به این مورد بدون التزام به اثبات اثر شرعی باواسطه لغو است، لذا ما می گوییم که در این مورد اثر شرعی باواسطه اثبات می گردد. بعد با عدم قول به فصل نسبت به دیگر مواردی که مستصحب هم اثر مستقیم شرعی و هم اثر شرعی باواسطه دارد، اعتبار مثبتات استصحاب را به طور کلی نتیجه می گیریم.

مرحوم آقای خویی با قاعده محل بحث ما به این تقریب پاسخ می دهند و می فرمایند چون شمول ادله استصحاب نسبت به جایی که مستصحب هیچ اثر شرعی مستقیم ندارد، با اطلاق است. اطلاق هم فقط مواردی را شامل می شود که موونه زائده نداشته باشد. لذا ما حکم به عدم شمول ادله استصحاب نسبت به آن مورد می کنیم؛ چون اجرای استصحاب در آن مورد نیازمند موونه زائده یعنی جعل اثر شرعی با واسطه می باشد. وقتی استصحاب این مورد را نگرفت، دیگر مجالی برای تمسک به عدم قول به فصل نخواهد بود.

مرحوم نایینی در فوائد الاصول این قاعده را در عام، پیاده کرده و فرموده است اگر شمول عموم نسبت به موردی نیازمند موونه زائده باشد، عموم شامل آن مورد نمی شود. شاید دلیل این مطلب این باشد که ایشان جریان مقدمات حکمت را در مدخول ادوات عموم لازم می داند و لذا عموم حکم اطلاق را پیدا می کند.

مرحوم آقا ضیاء در حاشیه فوائد الاصول فرموده اند که ما در این فرض حکم به عموم می کنیم و لازمه آن را نیز اثبات می کنیم. البته روشن نیست که ایشان این قاعده را به صورت کلی قبول ندارند یا این که این قاعده را در خصوص عموم قبول ندارند (به جهت عدم پذیرش مبنای مرحوم نایینی در لزوم جریان مقدمات حکمت در مدخول ادوات عموم)؛ چون نه بیان مرحوم نایینی در اینجا کاملا تبیین شده است و نه کلام آقا ضیاء. مرحوم نایینی در این بحث تعبیر می کنند که کما اوضحناه فی محله یا در جایی گفته اند کما ذکرناه مرارا. برای ما معلوم نشد که جایگاه اصلی این بحث در کلام ایشان کجاست.

**بررسی قاعده فوق**

به نظر می رسد که جریان این قاعده در برخی موارد روشن است و در غیر اینها قابل پذیرش نیست. در جایی که ثبوت اطلاق متوقف بر اثبات موونه زائده باشد و اثبات موونه زائده متوقف بر ثبوت اطلاق (به دلیل استلزام لغویت)، جریان قاعده روشن است و گرنه دور لازم می آید.

اگر ما مفاد مقدمات حکمت را این گونه تفسیر کنیم که دلیل مطلق ظاهر در شمول نسبت به جمیع افراد است و این ظهور حجت است در شمول حکم نسبت به جمیع افراد، ما باید این مطلب را اثبات می کنیم که ظهور دلیل نسبت به شمول نسبت به بعضی از موارد، متوقف بر اثبات موونه زائده است و احتمال ثبوتیِ آن کافی نیست. مجرد این که ثبوت حکم بدون التزام به دلیل دیگر لغویت را به دنبال دارد، مستلزم دور نیست؛ ما می گوییم دلیل ظاهر در شمول نسبت به این مورد است و ظهور متوقف بر چیزی نیست و در نتیجه دوری لازم نمی آید.

نکته اصلی بحث این است که آیا ظهور دلیل در شمول نسبت به موردی متوقف بر موونه زائده هست یا خیر. لذا بحث در یک فرض قابل جریان است و آن جایی است که توقف ثبوتی بر موونه زائده به منزله قید لبی یا محتمل القیدیۀ در ظهور باشد. در این فرض بدون موونه زائده اصلا ظهور مطلق در اطلاق شکل نمی گیرد.

مرحوم شهید صدر در بحوث فی علم الاصول ج 4، ص 93، در ضمن بحثی می فرمایند در موارد استلزام لغویت، عدم لغویت به منزله مقید لبی است؛ یعنی حکم فقط شامل مواردی می شود که لغو لازم نیاید. عدم لغویت از شمول حکم یک مقید لبی است که اطلاق را مقید می کند. ما این مطلب را از مقید

قطعی به مقید محتمل تعمیم می دهیم و اگر محتمل المقیدیۀ هم در کلام باشد، همین حرف مطرح می شود.

اگر مساله لغویت مطرح باشد، ظهور دلیل متوقف بر عدم استلزام لغویت است (چون فرض این است که عدم لغویت، مقید است). در اینجا برهان دور کاملا تطبیق می شود؛ چون اثبات شمول حکم نسبت به این مورد متوقف بر عدم لغویت است (به جهت مقید بودن آن) و لغو بودن هم متوقف بر شمول حکم نسبت به این مورد است.

در مثال اصل مثبت، اثبات شمول ادله استصحاب نسبت به موردی که تنها اثر شرعی باواسطه دارد، متوقف بر عدم لغویت است و عدم لغویت متوقف براثبات اثر شرعی باواسطه دراین مورد. اثبات اثر شرعی باواسطه هم متوقف بر شمول دلیل نسبت به این مورد است و هذا دور واضح.

یا به تقریب دیگر اگر مفاد ظاهری لاتنقض الیقین بالشک، این باشد که اثر مستقیم یقین را مترتب کن. شما می خواهید بگویید این دلیل ترتب اثر مع الواسطه را هم شامل می شود. شمول این دلیل نسبت به ترتب اثر باواسطه متوقف است بر این که مواردی که لااثر للمستحب الا بالواسطۀ مشمول دلیل استصحاب باشد؛ چون فرض این است که ما این ظهور بدوی را پذیرفتیم که مفاد لاتنقض الیقین این است که: رتّب الاثر المستقیم للمستصحب. اگر بخواهیم عام تر بگیریم، اطلاق دلیل نسبت به اثر باواسطه متوقف است بر این است که دلیل شامل مواردی شود که فقط اثر شرعی باواسطه دارند و شمول دلیل نسبت به این موارد متوقف بر این است که مراد از دلیل، ترتب اثر باواسطه هم باشد و الا اگر مراد فقط ترتیب اثر مستقیم باشد، دیگر شامل این موارد نخواهد بود.

به بیان دیگر اگر از ابتدا بگوییم که مفاد دلیل استصحاب، ترتیب مطلق اثر یقین است، دیگر نیازی به این تکلفات نیست. اما اگر بگوییم قدر متیقن، ترتیب اثر مستقیم است، این که بگوییم دلیل استصحاب تعبد به اثر شرعی غیر مستقیم را هم شامل است، متوقف است بر این که شامل این مورد شود و این که شامل این مورد شود، متوقف است بر این که مراد از دلیل استصحاب، اعم از ترتیب اثر مستقیم و اثر غیر مستقیم باشد. صرف احتمال این که مراد از ادله استصحاب خصوص اثر مستقیم باشد، کافی بر عدم اعتبار اصل مثبت است.

مرحوم شیخ این مثال را مطرح می کند که اگر گفته شود لاتضرب احدا، چون ضرب منصرف به ضرب مولم است، باید مضروب از احیاء باشد. در نتیجه تقیید حکم موجب تقیید موضوع (احدا) می شود نه این که اطلاقِ "احدا" سبب این باشد که ما ضرب را از معنای انصرافی آن خارج کرده و به معنای مطلق اصابه بگیریم.

چون در اینجا مایصلح للقرینیۀ وجود دارد و لاتضرب می تواند قرینه بر تقیید متعلق باشد، دیگر اطلاق در متعلق نمی گردد. در لاتنقض الیقین بالشک هم همین احتمال مطرح است. ما احتمال می دهیم که مراد ترتیب اثر مستقیم مستصحب باشد. این احتمال سبب می شود که این دلیل نسبت به اثر غیر مستقیم ظهور نداشته باشد و مجمل باشد. در نتیجه اطلاق نسبت به مواردی که اثر مستقیم شرعی ندارد، منعقد نمی شود. چون اگر مفاد دلیل، ترتیب اثر مستقیمِ مستصحب باشد، تنها شامل مواردی می شود که مستصحب، اثر شرعی مستقیم دارد.

لذا در این مثال مطلب تمام است؛ چون محتمل است که دلیل استصحاب از اول مقید باشد. در صورتی می توانیم شمول دلیل نسبت به اثر غیر مستقیم را نتیجه بگیریم که یقین داشته باشیم که دلیل شامل مواردی می شود که لااثر للمستصحب الا مع الواسطۀ. اگر یقین داشته باشیم، می گوییم که نمی شود مراد ترتیب اثر مستقیم باشد؛ چون مستلزم لغویت است. احتمال مقید بودن استصحاب به ترتیب اثر مستقیم کافی است تا نتوانیم شمول دلیل نسبت به ترتیب اثر غیرمستقیم را اثبات می کنیم. مقدمات حکمت در جایی که یقین به قرینه یا احتمال آن باشد، تمام نیست. خلاصه گاهی ثبوت واقعی حکم متوقف بر موونه زائده است؛ در اینجا مشکلی ایجاد نمی شود. ولی گاهی ظهور دلیل متوقف بر آن است؛ در این صورت دوم، قاعده میرزای نایینی صحیح است.

اما اگر ثبوت واقعی حکم متوقف باشد، این قاعده راه ندارد. در این فرض، ما با ظهور، شمول را نسبت به مورد بحث اثبات می کنیم و پس از آن لوازم آن را اثبات می کنیم؛ چون ظهور اماره است. ولی در فرض اول هنوز اماریتِ دلیل احراز نشده است. این که بخواهیم با ظهور موونه زائده را اثبات کنیم، مستلزم دور است.

1. . تنقیح، ج 4 ، ص 204 (موسوعۀ الامام الخویی، ج 4 ، ص 181)؛ فقه الشیعۀ، ج 5 ، 350 [↑](#footnote-ref-1)